



مادران میدان مایو (روسری سفیدها)

در 24 مارس 1976 در آرژانتین نظامیان با کودتا قدرت را به دست گرفتند و حمام خونی را راه انداختند. ده ها هزار زن و مرد که معترض کودتا بودند دستگیر، شکنجه، کشته یا ناپدید شدند. قربانیان حکومت نظامیان بیش از 30 هزار نفر اعلام شده است.

در 30 آپریل 1977 مادرانی که فرزندان شان ناپدید شده بودند برای اولین بار در آن شرایط بسیار سخت سرکوب و خفقان در میدان مایو جمع شدند. قبل از آن مادران همواره به صورت فردی به مراکز پلیس یا ارتش مراجعه می کردند و جویای حال بچه های خود بودند و طبق معمول همواره با وعده و وعید یا بی توجهی سردونده می شدند تا یک روز وقتی مادر اسوسنا ویلافلور که توسط کشیش نظامی سردوانده شد و به همکاری مذهب با قدرت باور کرد با صدای بلند به افرادی که به طور انفرادی برای خبرگیری از وضعیت فرزندان خود جمع شده بودند و در صف وعده و تحقیر ایستاده بودند گفت بیایید دیگر به این جاها نیائیم که ما را مسخره و تحقیر کنند. بیایید در میدان مایو برویم تا همه بتوانند ما را ببینند و همانجا بمانیم تا پاسخی دریافت کنیم. در این روز 30 تا 40 نفر در میدان مایو توسط پلیس دستگیر شدند و به یکی از 500 مرکز شکنجه برده شدند.



نورا کورتیناس یکی از مادران بود. پسر بزرگش در 15 آوریل 1977 دستگیر شده بود. در این زمان او 41 ساله و زنی خانه دار بود که از سیاست چیزی نمی دانست و در خانه معمولاً وقتی بحث پسرانش با پدرشان به درگیری لفظی می کشید میانجی می شد و آرام شان می کرد. پسرش به او می گفت: مادر تو تنها در یک چهاردیواری و در خانواده خودت زندگی می کنی، باید از این چهار دیواری بیرون و به جهان بروی. نورا می گفت پسرش حق داشت و درست می گفت. ناپدید شدن گوستاو زندگی نورا را دگرگون کرد.

نورا در سومین هفته ی تشکیل مادران مایو به اجتماع مادران پیوست و از خانه به میدان مبارزه وارد شد. پلیس به آن ها اعلام کرد که اجتماع بیش از دوفتر باهم ممنوع است. آن ها تصمیم گرفتند بصورت دوفتره در دایره ای در میدان حرکت کنند. ابتدا دور مجسمه ژنرال و سپس دور هرم وسط میدان دست در دست هم دو نفره شروع به دورزدن کردند که این حرکت هنوز هم هر پنج شنبه ساعت 15:30 ادامه دارد.

نورا می گفت: این دور زدن در میدان، این جستجوی جمعی، این دعوی جمعی مهم ترین اکسیونی بود که ما انجام دادیم. در آن جا ما یک جمع بودیم، دیگر در خانه هایمان تنها نماندیم و به وعده وعیدهایی که به تک تک ما داده می شد راضی نشدیم بلکه به خیابان آمدیم. این حرکت دایره ای جمعی درد، این دایره ی عشق برای دختران و پسرانمان، این غلبه بر طرد شدن توسط سیاستمداران، کلیسا، ارتش و بخشی از کشور که ما را نمی خواستند و همزمان علیه ما بودند، بود. جمع شدن باهم در میدان هم چنین بهترین مداوا برای ما بود تا بتوانیم به کارمان ادامه بدهیم.

روی سخن این دعوت برای اجتماع به سمت زنان بود زیرا فکر می کردند مادران کمتر مورد حمله قرار خواهند گرفت اما وقایع آتی نشان داد که برای دیکتاتوری سرمایه زن و مرد یا مادر بودن، در رابطه با سرکوب فرقی ندارند و برابرند و تنها نابرابری حاصل از زون ارزان کار بودن زنان، در رابطه با استعمار، دستمزد و امکانات و شانس ها صدق می کند. درسامبر 1977 این برابری در سرکوب را به عیان تجربه کردند. در اکسیون های مختلف به مادران حمله شد، دستگیر شدند. اسو ویلافلور که از مهم ترین رهبران این حرکت بود در 10 دسامبر که روز جهانی حقوق بشر است و مادران با یک لیست 800 نفره از ناپدید شدگان برای ارائه به مطبوعات به میدان آمده بودند، در حمله پلیس به جمع دستگیر شد. زنان دستگیر شده را در مدرسه ی ملوانی اسما شکنجه کردند و با هواپیماهای مرگ به دریا انداختند که سه پیکر از مادران دستگیر شده مدت ها بعد در ساحل رودخانه پلازا پیدا شد و در سال 2005 با روش کالبد شکافی انسان شناسی شناسائی شد.

دیکتاتور امیدوار بود که با این حمله ی مرگ بقیه مادران را مرعوب کند و به خانه های شان برگرداند. مادران اما یک گروه رهبری جدید تشکیل دادند که نورا هم عضو آن بود. مادران و زنان شرکت کننده همواره تحت نظر بودند، به آن ها تلفن های تهدید آمیز می شد و دستگیر می شدند. نورا در باره ی این شرایط سخت گزارش می دهد: " به عنوان

مادر به خیابان آمدیم، تدریجا آگاهی کسب کردیم، از همدیگر آموختیم، یاد گرفتیم که از دختران و پسران مان دفاع کنیم و به خاطر آن ها بدون ترس با همدیگر ملاقات کنیم و جمع شویم. در ابتدا فقط با عکس ها می ایستادیم و چیزی نمی گفتیم که بچه های ما فعال سیاسی بودند. مردم با بی اعتمادی با ما برخورد می کردند- درست همین حالت را اکنون هم ما در اکسیون ها در اروپا داریم. بسیاری از مردم حاضر به گرفتن بیانیه ها نیستند و از گرفتن و آگاهی می ترسند اغلب به آن ها می گویم از آگاهی نترسید-، آن ها نمی خواستند چیزی در این باره بدانند و هیچ سئوالی هم نمی کردند و رد می شدند. تبلیغات گسترده ارتش در تلویزیون دلیل این برخورد بود. برای مردمی که در میدان رفت و آمد می کردند گویی ما نامرئی بودیم. آن زمان مردم می ترسیدید که به خانه های ما بیایند و با ما حرف بزنند. همسایگان ما وقتی ما را می دیدند جرات و اعتماد نمی کردند چیزی بپرسند و این تروریسم دولتی را نمایندگی می کرد.

1978 با وجودی که حکومت نظامی دیکتاتوری در آرژانتین در قدرت بود، آرژانتین به عنوان محل مسابقات فوتبال جهانی انتخاب شد تا نشان دهند که سیاسی نیستند! این برای ما یک امکان مناسب بود تا بتوانیم بر سکوت مطبوعات داخلی غلبه کنیم و جهان را با وضعیت حاکم در آرژانتین آگاه کنیم. به این طریق ما توانستیم با روزنامه نگاران و خبرنگاران خارجی که برای پوشش دادن مسابقات آمده بودند تماس بگیریم و مساله در جهان منعکس شد. نورا در همین سال به دعوت امنیستی برای یک سفر یک ماهه به اروپا دعوت شد و در کشورهای مختلف اروپا درباره ی وضعیت سرکوب در آرژانتین گزارش داد. او می گوید من زنی که در چهاردیواری خانه ام مخفی بودم می باید به کشورهای غریبه سفر کنم و با کسانی که به زبان دیگری حرف می زدند صحبت کنم و از آن ها کمک، حمایت و هم بستگی طلب کنم.

روسی سفید به عنوان سمبل

مادرانی که در جستجوی فرزندان گم شده ی خود بودند، دور هم جمع شدند. سیاسی کردن های زیادی را از سر گذراندند. تاکید می کنند که فرزندان شان سرنوشت مشابهی داشتند. آن ها در مناطق فقیرنشین یا در اتحادیه ها فعال بودند. سیاسی اجتماعی بودند و ما شروع کردیم از خودمان بپرسیم که چرا آن ها را می برند". با گذشت زمان ما به این درک رسیدیم که دلیلش این است که این سیستم نئولیبرال اقتصادی آن را مقرر می کند*. و بدهی دولتی یکی از مکانیسم اصلی این شرایط (فقر و فاقه) است. با این آگاهی ادامه دادن مبارزات فرزندان مان وظیفه ی دیگری برای ما مادران شد. آن ها گرچه مساله حجاب نداشتند اما روسی سفید را به عنوان نشانه ای برای خود انتخاب کردند تا بسرعت دیده و شناخته شوند که کیستند و چه می خواهند.

بعد از سقوط حکومت دیکتاتوری نظامی در سال 1983، تفاوت طبقاتی نظری در بین مادران خود را نشان داد و منجر به جدایی و انشقاق در صفوف مادران در سال 1986 شد. نورا این جدایی را دردناک اما غیر قابل چشم پوشی می داند. نورا و عده ی دیگری

از مادران " مادران میدان مایو" را تاسیس کردند. هر دو گروه مثل قبل روسری سفید به سر می کنند و اسامی فرزندان ناپدید شده ی خود از اکتبر 1977 را حمل می کنند. از آن زمان این سربند و روسری سفید سمبل قدرت آن هاست. سبب می شود که شناسائی بشوند و توجه را به خود جلب کنند.

نورا تا پایان عمرش برای حقوق بشر، عدالت اجتماعی، و حقوق بومیان فعال بود. به هیچ حزب سیاسی ای نپیوست اما اگر گروهی از جنبش اجتماعی او را دعوت می کرد با علاقه به آن ها می پیوست. در خیزش 2019 شیلی شرکت داشت. در مارش دل اورگولا شرکت کرد. از حقوق ال سی بی تی ها و ترنس ها حمایت می کرد. همراه با روسری سفید او مچ بند سبز نشان سقط جنین قانونی امن و مطمئن و مجانی را بر دست داشت و می گفت وقتی سقط جنین ممنوع باشد، ازین ممنوعیت زنان فقیر می میرند"

نورا در سن 94 سالگی بعد از حدود 50 سال مبارزه و فعالیت در 30 ماه مه 2024 از دنیا رفت و طی مراسم بزرگی در مانسیون سره که قبلا یکی از مراکز شکنجه بود و پسرش به آن جا برده شده بود و اکنون به مکان یادبود ناپدید شدگان تبدیل شده است به خاک سپرده شد. یادش گرامی!

برداشت از مقاله ی Alix Arnold در مجله ی ila / ایلا شماره ی 478 سپتامبر 2024

جمع بندی و آموزه ها:

مادران مایو، زنان اغلب خانه دار و بدون آگاهی سیاسی بودند. اما با این درک که مشکل مشابه ای دارند و فرزندان شان وضعیت مشابهی داشتند خیلی سریع یعنی درست یک سال بعد از کودتای نظامی به این نتیجه رسیدند که مراجعه انفرادی به مسئولین از پلیس و ارتش و توهم به آن ها دردی از آن ها را دوا نمی کند. باید باهم حرکت کنند. باید حرف شان را یکی کنند. باید به جای مسئولین به توده های مردم رجوع کنند و سعی کنند آن ها را با مساله خود آشنا کنند و در این کار هم ترس خود و هم ترس آن ها را از بین ببرند. آموختند باید کارشان تداوم داشته باشد و با وعده و وعید راضی نشوند. آموختند از زندان و عواقب آن نترسند تا به این طریق ترس را به دشمن برگردانند. این که علت سرکوب و کشتار به نظام نئولیبرال حاکم بر می گردد متاسفانه تاثیر نظرگاه حاکم در منتقدین نظام و به ویژه چپ سنتی است و این را القا می کند که گویا سرمایه داری لیبرال خوب و قابل قبول بود اما نئو لیبرال دارای اشکال است و اصولا با این شقه شقه کردن های سرمایه داری از حمله مستقیم به کل نظام سرمایه داری که در اشکال مختلف خود را عیان می کند، خودداری می شود.

